

www.csr.ir

هابرماس؛

فراملیت و گسترش گستره عمومی*

دکتر جهانگیر معینی علمداری

نباید آن را صرفاً به عنوان یک جامعه مدنی در نظر گرفت. زیرا حیاتی مستقل از این دو دارد و به عنوان یک موجودیت مستقل قابل طرح است. در این گستره عمومی اراده جمعی افراد به صورت گفتمانی شکل می‌گیرد و اجماع حاصل می‌شود. پس عرصه گستره عمومی در اصل عرصه شکل‌گیری اجماع براساس گفتگو و ارتباط‌گیری اعضای جامعه برای ایجاد هماهنگی اراده‌های فردی است. در این چارچوب نقش دولت و تحمیلات اقتصادی به حداقل می‌رسد.

به عقیده هابرماس وجود این بُعد برای

* . متن حاضر به معرفی و نقد کتاب زیر پرداخته است:

Jürgen Habermas, **The Postnational Constellation**, Cambridge: Polity Press, 2001.

مقدمه

نظریه هابرماس درباره گستره عمومی و اخلاق ارتباطی در ذات خود، نظریه‌ای درباره دموکراسی است. از این رو، هابرماس را می‌توان جزو نظریه پردازان دموکراسی به حساب آورد. در واقع، دغدغه همیشگی این فیلسوف آلمانی برای گسترش حیطه گستره عمومی به دغدغه‌اش درباره تعمیق دموکراسی مطرح می‌شود. گستره عمومی، فضایی است که در آن دموکراسی نه تنها شکل می‌گیرد بلکه در بستر آن عمل می‌کند. از این رو، از دیدگاه هابرماس دموکراسی واقعی تنها زمانی می‌تواند نضج بگیرد و تداوم پیدا کند که گستره عمومی فراهم آمده باشد. این قلمرو خارج از حیطه دولت قرار دارد و

سالم و زنده‌نگاه داشتن دموکراسی‌های معاصر ضروری است. زیرا ساختارهای ارتباطی گستره عمومی به گونه‌ای باحوزه‌های خصوصی زندگی مربوط است که باعث ایجاد یک پیرامون مدنی - اجتماعی می‌شود. این پیرامون در تباین با مرکزیت سیاسی قرار دارد. مزیت این پیرامون به مرکزیت قدرت در آن است که به مراتب از حساسیت بیشتری برای تشخیص معضلات و مسائل جدید برخوردار است. در این گستره مسائل عمده جامعه شناخته و درباره آن بحث می‌شود.^(۱) طیف این مسائل تغییر می‌کند و مسائل تازه‌ای به آن افزوده یا از آن حذف می‌شود. مسابقه تسلیحاتی، تکنولوژی‌های پیشرفته، شکاف بین جنوب و شمال، تهدیدات زیست محیطی، فقر و غیره می‌تواند موضوعات مورد بحث این گستره عمومی را تشکیل دهد.

به عقیده هابرماس گستره عمومی یک پدیده اجتماعی است و به اندازه مفاهیمی مانند کنش، کنشگر، انجمن‌سازی جنبه عنصری دارد ولی در عین حال از برخی مفاهیم رایج در جامعه‌شناسی مانند «نظم اجتماعی» فراتر می‌رود. به علاوه، نباید آن را صرفاً به عنوان یک نهاد یا سازمان در نظر گرفت. حتی چارچوب گستره عمومی، یک چارچوب مشتمل بر هنجارها نیز نیست. به نظر هابرماس بهترین توصیفی که می‌توان از «گستره عمومی» ارائه داد عبارت از: «شبکه‌ای برای تبادل اطلاعات و دیدگاه‌های گوناگون است.»^(۲) در قالب این دیدگاه‌ها نظرات مثبت و

منفی درباره موضوع‌های مختلف بیان می‌شود. به این ترتیب بهتر است که گستره عمومی را به افکار عمومی تشبیه کنیم که بر پایه هم رسیدن جریان‌های مختلف ارتباطی شکل می‌گیرد و در بطن آن این اطلاعات دریافت، پالایش و ترکیب می‌شود و به اراده عمومی جهت می‌دهد. این فیلسوف آلمانی کنش ارتباطی را ساز و کار اصلی بازتولید گستره عمومی می‌داند، این کنش در درون یک ساختار ارتباطی صورت می‌گیرد. میزان همبستگی و قوت این افکار عمومی به میزان انسجام و قوت این ساختار ارتباطی بستگی دارد. بنابراین، پیش شرط اصلی تقویت دموکراسی، تقویت این افکار عمومی است و حتی شناخت صحیح مسائل بدون وجود این گستره عمومی یا افکار عمومی شکل گرفته، میسر نخواهد بود. به طور کلی، شناخت مسائل و پرسش‌های عمده سیاسی، از دیدگاه هابرماس، یک موضوع بسیار حاد و حیاتی است و نحوه شکل‌گیری افکار عمومی برای رویارویی با این مسائل از نظر وی، یکی از عمده‌ترین مسائل امروزین دموکراسی محسوب می‌شود. در اینجا بعد گفتمانی^۱ قضیه اهمیت پیدا می‌کند. این گفتمان در جریان مباحثه و گفتگو میان آحاد مردم تکوین می‌یابد و بسیج افکار عمومی در جهت آن صورت می‌گیرد.

هابرماس در بخش دیگری از نظریات خود بین گستره عمومی و قدرت سیاسی ارتباط

1. Discursive



برقرار می‌کند. او متوجه این موضوع است که نفوذ سیاسی که بر پایه افکار عمومی قرار داشته باشد، تنها از طریق رویه‌های نهادینه می‌تواند تبدیل به قدرت سیاسی شود. این نفوذ می‌تواند در درون گستره عمومی توسعه پیدا کند؛ به صورتی که افراد صاحب نفوذ در این قلمرو می‌توانند نفوذ خود را در سایر حوزه‌ها گسترش دهند. از این رو، گستره عمومی از کنش و واکنش چهره به چهره فردی بین افراد خاص فراتر می‌رود. این افراد می‌توانند به صورت رهبران فکری، هنری، دانشمندان و حتی شخصیت‌های ورزشی و فرهنگی جلوه‌گر شوند و از شهرت و اعتبار بالایی در جامعه برخوردار گردند، ولی مسئله اصلی این است که نفوذ سیاسی که این کنشگران کسب کرده و آنها را از طریق مراودات و ارتباطات عمومی به دست آورده‌اند، در نهایت به تصویب عمومی وابسته است. به عبارت دیگر، سرانجام آنچه اهمیت دارد، این است که اقتدارنهایی با افکار عمومی است.^(۳) زیرا همین افکارسازنده و برقرارکننده، باعث تداوم گستره عمومی است و اصولاً گستره عمومی موقعیت افراد صاحب نفوذ را تحکیم می‌بخشد. در اینجا هابرماس تلقی را مطرح می‌کند که ریشه آن به اندیشه سیاسی یونان باستان می‌رسد. او می‌گوید گستره عمومی بدون عامه مردم اصولاً معنایی ندارد.^(۴)

2. Communication
3. Systematically distorted communication
4. Ideal speech situation
5. Communicative action

نظریه هابرماس درباره گستره عمومی مشتمل بر چند عنصر است: نخست آن که عامه

را تشکیل می‌دهد. البته این توافق باید از طریق
برخورد انتقادی و عقلانی افکار با یکدیگر
حاصل شود.

بازنگری در مفهوم گستره عمومی

هابرماس در آخرین کتاب خود مفهوم گستره
عمومی را گسترش داده است. مهم‌ترین تغییری
که به چشم می‌خورد این است که اینک گستره
عمومی در سطح ملی کشورها مطرح نیست،
بلکه قلمروی جهانی دارد. تا به حال این قلمرو
به سطح کشورها محدود می‌شد و از آن فراتر
نمی‌رفت. از این رو مسئله ایجاد توافق و اجماع
یا برقراری وضعیت گفتار آرمانی در سطح ملی
مطرح بود. اکنون هابرماس دیگر این سطح را
کافی نمی‌داند و خواستار برقراری این وضعیت
در مقیاس جهانی است. به سخنی، هابرماس به
هنگام تجدیدنظر در نظریه خود از آن مکان‌زدایی
کرده و به آن بُعدی فراملیتی داده است. البته
این گفته به معنای آن نیست که هابرماس دیگر
توجهی به تحولات داخلی کشورها ندارد یا
این‌طور تصور می‌کند که ملت‌ها پدیده‌ای در
حال زوال‌اند. هرچند هابرماس به تکرار در کتاب
«منظومه فراملیتی» از تضعیف و کاهش نقش
دولت‌ها در دنیای معاصر می‌گوید (صص ۷۳-
۷۱) ولی به صراحت از نظریه اضمحلال دولت‌ها
سخن نمی‌گوید، بلکه بیشتر ترجیح می‌دهد از
گسترش شهروندی در یک دولت به شهروندی
جهان شهری^۶ صحبت کند.

برهان هابرماس این است که دیگر چارچوب
ملت-دولت‌ها برای حل معضلات پیچیده جهانی
کفایت نمی‌کند و باید در پی یافتن چارچوب‌های
جدیدتری بود. به تبع آن، برای مقابله با مسائل
و مشکلات عمده نیز به همبستگی‌های جدیدی
نیاز است و این امر مستلزم برقراری مشروعیت
جدیدی است. هابرماس همه این محورها را در
چارچوب فراملی تعریف می‌کند. به عقیده او
در جهان فراملیتی امروز ایجاد مشروعیت برای
فرایند دموکراسی دیگر نمی‌تواند به چارچوب
خاص گرایانه ملت-دولت محدود شود، بلکه
باید به چارچوب وسیع‌تر فراملی گسترش پیدا
کند. به این ترتیب، فرایند دموکراتیک عریض‌تر
خواهد شد و همبستگی‌های جهان شهری در
ورای ملت، زبان، مکان، میراث و سنت خاصی
شکل می‌گیرد. از این حیث، نظریه جدید به
نوعی آگراندیسمان شده نظریه قبلی است.
پیش از این پروژه سیاسی هابرماس به کرسی
نشان دادن اصول قانون اساسی است که در بستر
آن آزادی برابر همه شهروندان تحت لوای
اصل برابری حقوق افراد میسر باشد. اکنون نیز
او همین طرح را دنبال می‌کند، اما به جای انتخاب
ملت - دولت‌های دموکراتیک دارای قانون
اساسی، اینک مقیاس جهانی را برگزیده است.^(۶)
چنین تحولی به دو دلیل قابل پیش‌بینی بود.
نخست به این دلیل که هابرماس از ابتدا یک
متفکر عام‌نگر^۷ بوده و همواره می‌خواست است

6. Cosmopolitan citizenship

7. Universalist

یک اصل رابه صورتی جهان شمول در نظر بگیرد. همین رویکرد، او را در مقابل اندیشمندان پست مدرنیست - به ویژه لیوتار- قرار داده است. او از اواسط قرن بیستم این عام‌نگری سیاسی و اخلاقی را از طریق ارائه یک نظریه درباره عقلانیت، نظریه‌ای درباره اخلاق گفتمانی گرفته تا نظریه حقوقی و نظریه دموکراسی پیش برده است. این عام‌نگری به او اجازه می‌دهد که به سهولت از مرزهای ملی فرا گذرد و به دنبال نگرش فراملی باشد. دلیل دوم را باید در تحولات اخیر نگرش‌های رادیکال در اروپای قاره‌ای جستجو کرد. چپ‌فرامارکسیست در اروپای غربی، مدتی است به گرایش‌های جهانی بیشتر توجه نشان می‌دهد و به دنبال راه‌حل‌های فراملی برای مسائل می‌رود. از این نظر همگرایی کامل بین جناحی، از چپ‌های میانه‌روتر اروپایی و لیبرالیسم جدید اروپایی مشاهده می‌شود. در این میان، تأثیر برخی متفکران، به ویژه کانت، بر هر دو جریان فکری کاملاً آشکار است. اینان محوریت دولت در نظریه سیاسی را نمی‌پذیرند و از تحول عرصه روابط بین‌الملل و ایجاد معادلات جدید سخن به میان می‌آورند. از جمله آنان می‌توان به نام دیوید هلد، آندرو لینکلتر، مارتین آبرو، یوهان گالتونگ، پل هیوست و گراهام تامپسون اشاره کرد.

نگرش نوین هابرماس درباره گستره عمومی و دموکراسی و اصل شهروندی وی را در رده نویسندگان بالا قرار می‌دهد. او بر اساس چند پیش

فرض طرح بازنگری در نظریه خود را ارائه می‌دهد. پیش فرض نخست وی این است که مدل وستفالیای^۸ دیگر نمی‌تواند پویایی روابط بین‌الملل را توضیح دهد (ص ۶۹). به عقیده او تضعیف موقعیت ملت- دولت‌ها این شرایط را پدید آورده است. این مدل در قرن هفدهم و بر اساس یک معاهده صلح میان دربارهای اروپایی شکل گرفت. بر طبق آن، جهان شامل ملت- دولت‌هایی است که بازیگران اصلی روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند و در یک محیط هرج و مرج آمیز به کنش و واکنش مشغول‌اند، هدف اصلی آنها اتخاذ تصمیم‌های کم و بیش بخردانه برای حفظ و گسترش قدرت خویش است. مدل وستفالیای از زمان تدوین تغییر اساسی نکرده است و مهم‌ترین تغییر در آن این است که دولت‌ها به عنوان بازیگرانی در نظر گرفته می‌شوند که به دنبال به حداکثر رساندن قدرت اقتصادی خویش هستند. به این ترتیب، به تدریج تأکید بر روی عامل اقتصاد گذاشته شد، ولی در عین حال بنیادی‌ترین پیش فرض آن همچنان دست‌نخورده باقی مانده است. این که قدرت‌ها برای حفظ موقعیت خود و اعمال قدرت راهبردهای همکاری جویانه یا رقابت‌آمیزی را به کار می‌بندند و دولت بازیگر اصلی صحنه بین‌المللی محسوب می‌شود. این دیدگاه کاملاً مورد پسند نظریه پردازان رئالیست روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل کلاسیک می‌باشد.

8. Westpalia

به عقیده هابرماس اشکال مدل وستفالیای این است که مناسبت اندکی با تحولات جاری جهان دارد (ص ۶۹) و نمی‌تواند پاسخ‌دهنده به مسائل جهانی دهد. این امر از تحول ساختاری روابط بین‌الملل نشأت می‌گیرد؛ در حالی که حاکمیت دولت و انحصار آن بر خشونت همچنان به صورت صوری دست‌نخورده باقی مانده است، ولی وابستگی متقابل فزاینده یک جامعه جهانی واحد و دزدی‌کاری سیاسی‌های ملی را محدود می‌کند (ص ۷۰۱). هابرماس برای توجیه نظر خود یک مثال می‌زند. او قضیه یک راکتور اتمی را مطرح می‌کند که در داخل یک کشور و در همسایگی کشور دیگری نصب شده است. کشور مورد بحث نمی‌تواند به بهانه تملک سرزمینی نسبت به ادعاهای موجود در مورد امنیت راکتور و مسائل زیست محیطی از طرف دیگری تفاوت باقی بماند. برهان هابرماس این است که در جهانی که از لحاظ فرهنگی و اقتصادی روز به روز بیشتر به هم مربوط می‌شود، دیگر نمی‌توان به سادگی فقط چارچوب ملت-دولت را در نظر گرفت و انتظار حل قطعی مسائل را داشت.

هابرماس در کتاب منظومه فراملیتی به نکته‌ای اشاره می‌کند که می‌توان آن را بسط منطقی مفهوم گستره عمومی به خارج از چارچوب‌های ملی نامید. می‌دانیم طبق نظریه هابرماس کسانی در گستره عمومی حق شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را دارند که از این تصمیم‌گیری

9. Interconnectedness

10. Intergovernmental

وارد آورد. این امر به نوبه خود بحران زاست. هابرماس در آثار قدیمی تر خود وجود تناقضات نظام مند به لحاظ ساختاری لاینحل یا مشکلات فزاینده در هدایت‌گری دولت را، جنبه‌های مختلف بحران نظام‌های سیاسی در جوامع پیشرفته امروزی می‌داند^(۸)، ولی در کتاب حاضر حتی قدمی فراتر می‌گذارد و رفع این مسائل هدایتی را صرفاً جزو کارویژه‌های دولت نمی‌داند، بلکه به دنبال ایجاد یک نهاد فراملی برای انجام آن است. زیرا به عقیده او این مسائل هدایتی چنان ابعادی یافته است که دیگر دولت‌های ملی قادر به حل آن نیستند و به همین دلیل اهمیت دولت‌ها روز به روز بیشتر کاهش پیدا می‌کند. در این زمینه هابرماس به ویژه بر مسائل اقتصادی تأکید می‌گذارد. او چنین استدلال می‌کند که پدیده دولت روز به روز بیشتر قابلیت هدایت اقتصاد از طریق سیاست‌های اقتصاد کلان را از کف می‌دهد (ص ۸۰). همراه با این کاهش ظرفیت هدایتی دولت نقش ملیت به عنوان یک نیروی یکپارچه ساز نیز در حال افول است (ص ۸۰).

هابرماس در این کتاب یکی از زمینه‌های فشار برای ایجاد تغییر را گشوده شدن در بازارهای ملی بر روی اقتصاد جامعه جهانی می‌داند. این تحول جدید در قالب سیاست‌های جهانی شدن^{۱۱} نمود پیدا می‌کند. جهانی شدن از چند جهت بر این تحولات تأثیر می‌گذارد. هابرماس جهانی شدن را به عنوان یک فرایند در نظر می‌گیرد (ص ۶۵). وی ویژگی اصلی جهانی شدن را افزایش دامنه و شدت مناسبات تجاری، مبادلاتی و ارتباطی در ورای مرزهای مالی می‌داند (ص ۶۶). این روند از گذشته به تدریج آغاز شده و برخی وسایل

مانند تلگراف، رادیو، کشتی بخار، راه آهن و افزایش مبادله و تبادل اطلاعات در آن نقش داشته است. امروزه ارتباطات ماهواره‌ای و تکنولوژی دیجیتالی در این زمینه ایفای نقش می‌کنند و موجب تشدید شبکه‌های ارتباطی می‌شوند. سرمایه و نیروی کار به سرعت از هابرماس، با طرح این دعاوی، نظریه خود در مورد شکل‌گیری مجموعه‌های فراملیتی را مطرح می‌کند. او به هنگام بازخوانی تحولات عمده قرن بیستم در مقاله سوم کتاب توضیح می‌دهد که پس از شکل‌گیری دولت رفاه در دوران پس از جنگ جهانی دوم، گذر به این مجموعه‌های فراملیتی مهم‌ترین تحول ساختاری

11. Globalization

نقطه‌ای به نقطه دیگر جابه‌جا می‌شود. تأثیرات جانبی این تحولات را بر فرهنگ کشورها، زیست بوم‌ها و اقتصادهای مالی از هم اکنون می‌توان مشاهده کرد. تأثیرات این پدیده‌ها بر زندگی انسان‌ها در اقصی نقاط دنیا به قدری خردکننده شده است که دیگر نمی‌توان در چارچوب

جوامع ملی آنها را از طریق فرایندهای دموکراتیک هدایت کرد، بلکه برای جبران آن به کارویژه‌های هدایتی هم ارز آن در سطح فوق ملی نیاز می‌افتد. به طور کلی هابرماس می‌کوشد در برخورد با مسئله جهانی شدن موضع بی‌طرف اتخاذ کند. از یک سو، او بر کسانی که به طور کامل و بدون هیچ انتقادی تسلیم روند جهانی شدن می‌گردند و یکسره از آن ستایش می‌کنند، انتقاد کرده و خرده می‌گیرد، ولی در عین حال با کسانی که می‌خواهند جهانی شدن را یکسره امری شرارت‌آمیز و زیان‌بار نشان دهند نیز موافق نیست (ص ۸۱). او ترجیح می‌دهد که در کنار موضع‌گیری هنجاری، تأثیرات عملی جهانی شدن را بررسی کند. در بخشی از کتاب به تأثیرات چهارگانه‌ای اشاره می‌کند: تأثیر گذاری جهانی شدن بر دستگاه اداری دولت، اثر پذیرفتن حاکمیت دولت سرزمینی، خدشه دار شدن هویت جمعی و متحول شدن مشروعیت دموکراتیک ملت-دولت (ص ۶۸). این تحولات تا حدود زیادی نتیجه توسعه ناگزیر روند نوسازی اقتصادی-اجتماعی در جوامع مختلف می‌باشند. در این میان، هابرماس در کتاب خود برخورد

دو جانبه‌ای با موضوع دارد. آن بخش از روند جهانی شدن را که به تقویت دموکراسی در جهان یاری می‌رساند، تأیید می‌کند، اما بخش دیگر آن را که با بازارهای اقتصادی مربوط است و در دیدگاه‌های نئولیبرالیستی از آن دفاع می‌شود، مورد انتقاد قرار می‌دهد.^(۹)

در آخرین کتاب هابرماس از نئولیبرالیسم انتقاد می‌شود و هابرماس در برابر آن از مواضع جمهوری خواهانه حمایت می‌کند. در این مورد او بیشتر جنبه‌های اقتصادی را در نظر دارد و نظر آنها درباره رابطه عدالت اجتماعی و کارایی بازار را نمی‌پذیرد. به عقیده او مهم‌ترین پیش فرض هنجاری نئولیبرالیسم اصل «مبادله عادلانه» است که نئولیبرال‌ها آن را از حقوق قرارداد اخذ کرده‌اند. طبق این اصل هر مبادله‌ای، سودبری یا اکتساب مالی تنها زمانی مقبول خواهد بود که طرفین مبادله به آن رضایت داشته باشند و درباره آن توافق کنند و آن مبادله تحت شرایط استاندارد صورت گرفته باشد. در چنین شرایطی با پذیرفته شدن برابری حقوق خصوصی افراد به خصوص در زمینه عقد قرارداد و آزادی وی در استفاده از اموالش، ساز و کارهای بازار حالت نهادینه شده‌ای پیدا می‌کند. این مدل نئولیبرالی به نحوی با مفهوم «تصمیم‌گیرنده‌ای که به طرز عقلانی عمل می‌کند»، نزدیک است و می‌تواند پاسخگوی مدلی باشد که هابرماس حامی آن است. در مدل او اراده شخص اخلاقی باید با در نظر گرفتن منافع برابر کلیه کسانی که

از سیاستی تأثیرمی‌پذیرند، تصمیم‌بگیرد (ص ۹۴). این تفاوت آرا جنبه بینشی دارد. نئولیبرال‌ها اصولاً بر اصل آزادی اراده طرفین تأکید می‌گذارند و براساس آن به اصل و مبادله آزاد می‌رسند؛ در حالی که هابرماس عمدتاً مسئله ضرورت شرکت در فعالیت‌های عمومی و تحت حقوق برابر را مطرح می‌کند و بر نقش مردم در قانونگذاری برای خود تأکید دارد. اظهارات هابرماس در نقد نئولیبرالیسم نشان می‌دهد که او همچنان به عقاید جمع‌گرایانه سابق خود وفادار است، با این قید که اکنون وجه جمهوری خواهانه^{۱۲} افکارش بیشتر تقویت شده است. البته این جمهوری خواهی با جمهوری خواهی مکتب اصالت علقه^{۱۳} تفاوت دارد. زیرا به یک سرزمین وابسته نیست. با این حال، هابرماس هم سو با مکتب اصالت علقه، بر اهمیت مصلحت مشترک در زندگی سیاسی تأکید وافر دارد. ریشه‌های این تفکر جمهوری خواهانه هابرماس را باید بیشتر در وابستگی فکری وی به افکار یونان باستان، هانا آرنت، کانت و روسو جستجو کرد. در میان پیش فرض‌های جمهوری خواهانه که هابرماس برمی‌شمرد، بیش از همه بر ایده مشارکت افراد در قانونگذاری برای خود تأکید دارد. طبق این قاعده خودآئینی فردی و مدنی مکمل یکدیگر هستند. هابرماس بر نئولیبرال‌ها خرده می‌گیرد که این قاعده را رعایت می‌کنند. (ص ۹۴).

مهم‌ترین ایرادی که هابرماس بر نئولیبرال‌ها

12. Republicanism

13. Communitarianism

14. Deregulation

بسیار مؤثر بوده است. هابرماس در آثارش همواره از کنترل دموکراتیک دفاع کرده است و در مقابل، منتقد کنترل نظام مند مطرح شده توسط کسانی مانند لومان بوده است و می باشد.

دفاع هابرماس از شهروندی جهانی نیز براساس اصل کنترل دموکراتیک صورت می گیرد. آرمان وی آن است که شهروندان متحد دموکرات بتوانند به محیط اجتماعی پیرامون خود شکل دهند (ص ۶۰). طبق منطق حاکم بر نظریه های هابرماس پیش شرط تحقق چنین شهروند طراز نوینی آن است که اولاً مردم جهان بتوانند در قانون گذاری برای خود شرکت کنند و ثانیاً بتوانند به طریقی دموکراتیک به رفتارهای خود جهت دهند. دو عنصر اصلی موجود در این طرز تفکر ایجاد تغییرات آگاهانه از طریق وحدت دموکراتیک شهروندان از یک سو (ص ۶۰) و تأسیس نهادهایی است که بتواند به فرایندهای بین المللی براساس مصلحت عمومی مردم جهان شکل دهد (ص ۵۶). در این لحظه اندیشه های هابرماس جنبه کاملاً آرمان شهری و آرمانی پیدا می کند. به نظر نمی رسد، چنین طرحی در نظام بین المللی مبتنی بر دولت های دارای حق حاکمیت اصولاً قابل تحقق باشد. استدلال هابرماس این است که این نظام بین الملل به دلایل چندی کهنه شده است و تنها با ایجاد نهادهایی که بتواند به برقراری مصلحت عمومی در سطح جهان کمک کند، می توان خلاء ناشی از کاهش قدرت دولت را جبران نمود.

جهان شهری خود را ارائه می دهد که در بخش بعدی به آن می پردازیم.

مدل جهان شهری هابرماس

نگرش جهان شهری هابرماس زائیده دو نیاز مبرم است. نیاز به خارج شدن از محدوده تنگ سرزمینی و نیاز به مقابله با مشکلاتی که ابعاد جهانی پیدا می کنند. جهانی که به قول اولریخ بک و آنتونی گیدنز میزان «ریسک» در آن روز به روز بالاتر می رود.^(۱۰) راه حل هابرماس برای چنین جهانی کنترل بیشتر است. از این لحاظ، تفاوت چندانی در ایده های جدید و قدیمی تر وی مشاهده نمی شود. طرح مسئله بحران و نیاز به حل آن همواره یکی از دغدغه های اصلی وی بوده است به طور مثال، روح کتاب «بحران مشروعیت» را بیان بحران زدگی جوامع پیشرفته سرمایه داری تشکیل می دهد. هابرماس در واقع روش تکوین اراده از طریق گفتمان را برای حل این بحران پیشنهاد می کند. این راه حل مبتنی بر توافق عمومی در کتاب «مجموعه فراملیتی» به قوت خود باقی می ماند، ولی هابرماس عناصر جدیدی را به آن می افزاید. همچنان دموکراسی در اینجا هم مشغولیت ذهنی او را تشکیل می دهد. با این تفاوت که این بار در سطح جهانی مطرح است. در کنار آن، سازو کارهای کنترلی در اینجا ابعاد جهانی پیدا می کند. اصولاً هابرماس میان سیاست و کنترل رابطه می بیند و به خصوص نگرش عقل گرایانه وی در ایجاد این رابطه

در سطح بالاتر، هابرماس ایجاد کنترل‌های سیاسی بر شبکه‌های اقتصادی جهانی را پیشنهاد می‌کند و آن را بدیلی برای رقابت‌های محلی می‌داند (ص ۸۰). برای دستیابی به این مقصود نیز باید از محدوده‌های فعلی فراتر رفت. به عقیده او چنین رویکردی در بلندمدت تأثیرات به‌سزایی در افق‌های زیست جهان می‌گذارد و بافت یکپارچگی اجتماعی را دگرگون می‌سازد و شیوه‌های زندگی فردی را تغییر می‌دهد (ص ۸۲).

روند جهانی شدن به تدریج دولت‌ها را وادار می‌کند که درهای خود را بر روی شیوه‌های جدید زندگی و فرهنگ بگشایند و پذیرای چندگانگی فرهنگی شوند؛ در عین حال همین روند جهانی شدن قید و بندهایی را برای عمل دولت‌ها ایجاد می‌کند. در این میان روش هابرماس بهره‌برداری از این شرایط جدید است. او فرصت را برای ایجاد یک گستره عمومی فراملی مساعد تشخیص می‌دهد. زیرا به هم مربوط شدن جوامع مختلف به تدریج باعث رشد آگاهی جهان شهری خواهد شد (ص ۱۱۲) و این امر همبستگی‌های جهان شهری را پدید می‌آورد. این خودآگاهی جهان شهری، از دیدگاه هابرماس، باید از درون جامعه مدنی جوامع مختلف سربلند کند. هابرماس امیدوار است که جامعه مدنی و گستره عمومی سیاسی موجود در رژیم‌های گوناگون، آگاهی نسبت به همبستگی جهان شهری را تحکیم بخشد (ص ۵۵). در نهایت آنچه وی طلب می‌کند، برقراری یک رویه

الزامی همکاری جویانه است که بر مبنای آن دولت‌ها به صورت تک‌تک و انفرادی به یک جامعه جهان شهری ملحق شوند. تنها آگاهی معقول شده شهروندان که بتواند خود را بر سیاست داخلی کشورها تحمیل کند، قادر خواهد بود بازیگران جهانی را وادار به تغییر رویه کند تا آنان را از این پس به عنوان عضوی از یک جامعه بین‌المللی بدانند. (ص ۵۵) به نظر می‌رسد، هابرماس نقطه شروع این تحول جهانی را از داخل کشورها می‌داند.

به طور کلی، در یک تعریف فیلسوفی را می‌توان یک فیلسوف جهان شهری نامید که بخواهد مسائل را در ابعاد جهانی آن درک کند و جدا از مرزهای ملی، راه‌حل‌ها را در ابعاد جهانی آن ببیند. از این لحاظ، هابرماس را می‌توان یک نظریه پرداز جهان شهری قلمداد کرد. بُعد دیگر تفکر هابرماس جنبه جهان شهری دارد. آن‌جا که مفهوم سنتی «شهروند» به معنای عضوی از یک دولت دارای حاکمیت را که دارای حقوق و وظایف خاصی می‌باشد، کنار می‌گذارد و از عضویت در جهان شهر سخن می‌گوید. بُعد دیگر جهان شهری تفکرات جدید هابرماس آن است که او به کنترل‌های سیاسی فراملی قائل است و دولت‌ها را قادر به حل مسائل پیچیده هدایتی جهان امروز نمی‌داند. تعریف وی از موج جدید دموکراسی و گسترش قلمروی گستره عمومی نیز بر غلظت تفکرات جهان شهری وی می‌افزاید. به نظر او فراگرد دموکراتیک جوامع،

دیگر در چارچوب مرزهای ملی محدود نخواهد شد (ص ۶۰). زیرا این ظرف دیگر ظرفیت در بر گرفتن آن مطروف را ندارد و به تدریج جای خود را به دموکراسی جهانی خواهد داد و فضایی را برای طرح ایده افکار عمومی تصمیم گیرنده جهانی فراهم خواهد آورد.

آنچه گفته شد، پیش زمینه‌هایی است که خطوط اصلی تفکرات اخیر هابرماس جامعه‌شناس آلمانی را می‌سازد. بدون شک، این تفکرات در آینده با تفصیل بیشتری مورد بحث محافل سیاسی و اجتماعی قرار خواهد گرفت، ولی در عین حال از هم اکنون می‌توان برخی انتقادات از آن را پیش بینی کرد. بخشی از این انتقادات همان انتقادهایی است که از جهانی شدن صورت می‌گیرد. ظاهراً هابرماس روند جهانی شدن را یک روند ناگزیر می‌بیند و روایت خاص خودش را از آن ارائه می‌دهد، ولی به نظر می‌رسد در بیان پیامدهای منفی جهانی شدن چندان پی‌گیر نباشد. این رویکرد برای مخالفان سرسخت جهانی شدن رضایت بخش نیست. ایراد دیگر احتمالاً از جانب ناسیونالیست‌ها

اقامه خواهد شد. آنها با نظرات هابرماس در مورد کاهش توان دولت‌های ملی و تضعیف هویت‌های ملی مخالف‌اند. هابزگرایان و رئالیست‌های روابط بین‌الملل نیز، هم ایده‌های جامعه جهانی و شهروندی جهانی را غیر عملی می‌دانند و هم با ایجاد روندهای دموکراتیک فراملی موافق نیستند. به نظر آنها نه منافع جهانی، بلکه منافع ملی و رقابت دولت‌ها برای کسب امنیت و منافع، موضوع اصلی روابط بین‌الملل در آینده را تشکیل می‌دهد. هواداران مکتب اصالت‌علقه-مانند والزر-نیز با تلاش هابرماس برای ایجاد علقه‌های فراملی مخالف‌اند، زیرا آن را باعث تضعیف علقه‌های اجتماعی می‌دانند، اما شاید رادیکال‌ترین انتقادی که بتوان بر نظریه جهان شهری به طور اعم و نظریه هابرماس به طور اخص وارد آورد، تأکید آن به کلیت‌سازی و جهان‌شمول بودن است. کسانی که از نسبت فرهنگی و خاص‌گرایی فرهنگی دفاع می‌کنند، از جمله این منتقدان هستند. به طور مثال، هاتچینگز یکی از این نقدها را بیان می‌کند. طبق این نقد، تفکر جهان شهری آمیزه‌ای از عام‌نگری، به اضافه انترناسیونالیسم، به اضافه اروپا محوری و به اضافه نخبه‌گرایی است.^(۱۱)

از این دیدگاه، عام‌نگری جهان شهری هابرماس که اکنون ابعاد جهانی پیدا کرده در واقع چیزی جز گسترش ایده‌های غربی به سراسر جهان نیست. گروهی دیگر از اندیشمندان مانند دریدا و جان‌گری، بدون آن‌که نامی از هابرماس بیاورند، روندهای مشابه را محکوم می‌کنند. زیرا آن را مخالف کثرت‌گرایی و تنوع در جهان و به نفع یک مدل خاص فکری-فلسفی می‌دانند. البته هابرماس در چند جا از اثر جدید خود از ضرورت حفظ تنوع سخن می‌گوید و حتی آن را منطبق با تحولات جهان می‌داند. در نهایت، او معتقد است با وجود عملکرد بعضی نیروهای

پانوشت‌ها

1. Jorgen Habermas, **Between Facts and Norms**, (Cambridge: Polity Press, 1996), p. 381.
2. **Idid.**, P. 360.
3. **Idid.**, PP. 363,364.
4. **Idid.**, P. 364.

۵- مایکل پیوزی، **یورگن هابرماس**، ترجمه احمد تدین، (تهران: هرمس، ۱۳۷۹)، ص ۱۱۰.

۶- برای آشنایی با مجموعه عقاید در مورد جامعه مدنی جهانی از منظرهای مختلف رجوع شود به: **جامعه مدنی جهانی**، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸)

7. Habermas, **op. cit.**, P. 365

8. Jorgen Habermas, **Legitimation Crisis**, Second edition, (Cambridge: Polity Press, 1992), p. 30.

۹- هابرماس از روندی حمایت می‌کند که ریچارد فالک آن را «جهانی شدن از پایین» می‌نامد. از دیدگاه فالک باید بین دو نوع جهانی شدن فرق گذارد. در حالت نخست، یعنی جهانی شدن از بالا عواملی مانند نیروهای بازار جهانی براساس پایگان حیطه‌های فراملی را ایجاد می‌کنند؛ در حالی که «جهانی شدن از پایین» از طریق مشارکت عامه مردم و کانال جنبش‌های جدید اجتماعی میسر می‌شود. ریچارد فالک بین این دو گرایش تفاوت کلی قائل است. به نظر می‌رسد هابرماس با این تفکیک گذاری موافق باشد. رجوع شود به:

Richard Falk, "Global civil society and the democratic process" in Barry Holden, (edited), **Global Democracy**, (London: Routledge, 2000), pp. 163-165.

۱۰- بک و گیدنز مفهوم «ریسک» را در اثر ذیل پروراندند:

Ulrich Beck and Anthony Giddens, **Reflexive Modernization**, (Cambridge: Polity Press, 1994).

11. Kimberly Hutchings, "Political Theory and Cosmopolitan Citizenship", in K, Hutchings and Ronald Dannreuther, (edited), **Cosmopolitan Citizenship**, (London: Macmillan, 1998), p. 18.

جهانی در جهت ایجاد یکدستی و همسانی، تفاوت‌های میان کشورها باقی خواهد ماند و حتی آمیزه‌ها و چندگانگی‌های فرهنگی گوناگونی در نگاه مختلف خلق خواهد شد (ص ۷۵).

در مجموع، باید گفت که مسئله اصلی هابرماس مسئله جامعه‌پذیری هژمونیک جهانی است. او مدعی است که با توجه به تحول بافت روابط بین‌الملل و سر بلند کردن نیروهای جهانی و فراملی این جامعه‌پذیری کلان ظاهر خواهد شد، ولی موضوع مهم این است که جامعه‌پذیری فراملی باید چه ویژگی داشته باشد. هابرماس از یک هژمونیک دموکراتیک دفاع می‌کند و با تصمیم بخشیدن نظرات قبلی خود به بیرون از مرزبندی‌های ملی کشورها از یک طرح جهان شهری سخن می‌گوید. طرحی که برخلاف طرح قبلی، دیگر نقش مرکزی برای عامل دولت قائل نیست و دیگر هویت‌های ملی را مانعی بر سر راه ایجاد یک گستره همگانی کلان نمی‌بیند. او از یک گسست بزرگ سخن می‌گوید که مقدمات آن از اواسط دهه هفتاد میلادی فراهم آمده است، به این صورت که از همین زمان فرایندهای دموکراتیک، البته بیشتر در سطح اروپا روبه نهادینه شدن داشته است. (ص ۶۵) در نهایت هابرماس امیدوار است که بتوان از طریق یک تشریک مساعی جهانی تا حد امکان جوانب مثبت روند جهانی شدن را تقویت کرد و از طریق ایجاد ترتیبات و کنترل‌های سیاسی بشر دوستانه از شدت نتایج منفی آن کاست.